هوالعلیم

تأثیر همّت انسان در سیر و سلوک إلی الله

عید فطر ۱۴۱۹ هجری قمری

بیانات:
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرّحمٰنِ الرّحيم

الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّكرِ. نَحمَدُهُ عَلَى آلائِهِ كَما نَحمَدُهُ عَلَى بَلائِهِ. و نَستَعينُهُ عَلَى هذه النُّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلَى ما نُهيَت عَنهُ. و نَستَغفِرُهُ مِمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ و أحصاهُ كِتابُهُ؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كتابٌ غيرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِه إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ عَلَى المَوعودِ؛ ايمانًا نَفَى إخلاصُه الشّركَ و يقينُه الشّكَ. و نَشهَدُ أن لاإلهَ إلّا اللَه وَحدَه لاشَريكَ لَهُ و أنَّ محمّدًا [صلّى اللَه عَلَيهِ و آله و سلّم] عَبدُهُ و رَسولُهُ؛ شَهادَتانِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ منه.

أوصيكُم عِبادَ اللَه بِتَقوَى اللَه الَّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبَلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ. دَعا إلَيها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ* قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[2]

اللَهمّ صَلِّ و سَلِّم و زِدْ و بارِكْ على أوّلِ التعيّنات المُفاضةِ من العماءِ الرّبانيِّ و آخر التنزلات المُضافةِ إلى النوع الإنسانى، كان اللَهُ و لمْيَكُنْ معه شيءٌ ثانيٌ،[3] الّذى روحُه نسخةُ الأحديّةِ فى اللاهوت و جَسدُه صورةُ معانى المُلكِ و المَلَكوت، طاوُسُ الكبرياءِ و حَمامُ الجبروت،[4] الّذى سُمِّيَ فى السّماءِ بأحمد و فى الأرضِ بأبىالقاسم مصطفى محمّد و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ المَعصومينَ المُكرمينَ و الحُجَجِ الميامين لاسيّما مولانا و صاحبِنا و كَهفِنا و مَلْجأِنا و مَأوانا صاحبِ العصرِ و الزّمان الحجةِ بن الحسنِ العسكرىّ القائمِ بأمرِ اللَه عجّل اللَه تعالىٰ فرجه

---

[1] نهج البلاغة (صبحى صالح)، ص ١٦٩.

[2] سوره توحيد (١١٢) آيات ١ ـ ٤.

ترجمه: اللَه شناسى، ج ٣، ص ٢٥٦:

«به اسم خداوند كه داراى صفت رحمانيّت و رحيميّت است * بگو: داستان از اين قرار است كه خداوند داراى صفت احديّت است * خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، يا تو پُر است و تو خالى نيست) * نمى‌زايد و زاييده نشده است * و هيچ‌كس براى او همتا و انبازى نمى‌تواند بوده باشد.»

[3] برگرفته از مجموعة رسائل ابن‌عربى، *توجّهات الحروف*، ج ١، ص ٦٥٤؛ صلوات كبيره (نسخهٔ خطى)، ابن‌عربى، ص ١٦١.

[4] برگرفته از ناسخ التواريخ (انتشارات اساطير)، ج ٤، ص ١٧٥٥، كلام شريف اميرالمؤمنين عليه السّلام در هنگام دفن جسد مطهّر رسول اكرم صلّى اللَه عليه و اله و سلّم.

و جَعَلَنا من شیعتِه و موالیه و الذّابین عنه، و اللعنةُ الدّائمَةُ الأبَدیّةُ علی أعدائِهم و مُخالفیهم و مُنکری فضائلِهم و مَناقبِهم إلی یومِ الدّین.

دعوت عام خدا در ماه رمضان

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * الٓمٓ * أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ﴾.[1]

یک ماه از ماه صیام گذشت و از دعوت عام پرودگار یک ماه می‌گذرد. دعوتی که برای همهٔ افراد و همهٔ طبقات بود و اختصاص به یک طبقه دون طبقه‌ای نداشت. این دعوت با دعوت‌های دیگر تفاوت داشت. در این دعوت، مهمانی به جوع و عطش و کف‌ّنفس بود.

در دعوت‌هایی که می‌شود، معمولاً آن مهمانی‌ای پذیراتر است که صاحب بیت، وسائل بیشتری را برای مهمان مهیّا کند و آن میهمانی‌ای بیشتر مورد قبول است که بگویند: این مهمانی با مأکولات و مشروبات بیشتری پذیرایی شده است.

این دعوت عام پروردگار چه خصوصیّتی دارد که برخلاف دعوت‌های عالم مادّه است؟ چرا در این دعوت بر خلاف سایر مهمانی‌ها به گرسنگی دعوت می‌شود؟ چرا در این دعوت به عطش و تعب و کف‌ّنفس از گناهان اصرار می‌شود؟ و چرا در این دعوت، آن کسی که کف‌ّنفس بیشتر و رعایت بیشتری بکند، بیشتر مورد قبول صاحب‌خانه واقع می‌شود؟ این دعوت چه خصوصیتی دارد؟ و مگر خداوند متعال چه بخلی دارد از اینکه همان‌طور که بنی‌آدم در مهمانی‌های خود افراد را به این کیفیّت معهود دعوت می‌کنند، خدا در اینجا خلاف آن را انجام می‌دهد؟!

آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ﴾؛ آیا مردم خیال می‌کنند به‌صرف شهادتین و گفتن أشهدُ أن لاإلهَ إلّااللَه و أشهدُ أنّ محمّدًا رسولُ اللَه مطلب تمام می‌شود و آیا امتحان در پیش ندارند؟! آیا ما آنها را در بوتهٔ امتحان قرار نمی‌دهیم؟! این‌چنین گمان می‌کنند؟!

چگونگی تأثیر حال نیاز در مسیر خدا

مسئله‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که نظام عالم تکوین با نظام عالم تشریع، تطابق مستقیم و صد در صدی دارد. خداوند در عالم تکوین برای هر وجودی استعداد مخصوصی قرار داده است؛ طفل شیرخوار استعداد مخصوصی دارد، طفل ده ساله استعداد و آمادگی به‌خصوصی دارد و همین‌طور افراد

---

[1] سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ و ۲. اللَه شناسی، ج ۱، ص ۳۲۲:
«به اسم اللَه که دارای صفات رحمانیّت و رحیمیّت است * الم * آیا مردم چنین گمان کرده‌اند که به مجرّد آنکه بگویند ما ایمان آورده‌ایم، یله و رها شده و دیگر ایشان آزمایش نمی‌شوند؟!»

دیگر. هر شخصی به مقتضای آنچه خداوند متعال عنایت کرده است، این استعدادها را برای گذران عالم ماده به‌کار می‌اندازد و اگر به‌کار نینداخت، دیگران را ملامت نمی‌کند. کسی که گرسنه است، برای رفع گرسنگی به دیگران التماس دعا نمی‌گوید. کسی که به‌دنبال علم می‌رود، برای به‌دنبال علم رفتن، التماس دعا نمی‌گوید و از دیگران نمی‌خواهد که برای او دعا کنند. چون حرکت به‌سوی علم و رفع گرسنگی و امرار معاش، یک حرکت تکوینی و طبعی است؛ اگر شخص احساس نیاز کند، برای طلب معاش هم قیام می‌کند؛ اگر احساس نیاز نکرد، برای طلب معاش قیام نمی‌کند. این نظام، نظام عالم تکوین است.

برای رسیدن به اهداف در این عالم، در وهلهٔ اوّل نیاز و احتیاج لازم است؛ لازم است که انسان در وجود خود احساس خلأ بکند. اگر احتیاج و نیاز نبود، افراد برای همین مسائل روزمره در منزل خودشان می‌نشستند و این تعب و رنجِ کسب معیشت را بر خود هموار نمی‌کردند. احتیاج است که ما را از منزل بیرون می‌کشد و احتیاج و نیاز است که ما را برای کسب روزی به بازار می‌برد؛ وإلاّ هیچ شخص عاقلی نمی‌خواهد خودش را در طول روز به گرفتاری و تعب و رنج بیندازد؛ چون اگر بیرون نرویم و برای کسب معیشت قیام نکنیم، گرسنه می‌مانیم. و می‌بینیم آن احتیاج و نیاز ظاهر، ما را به آن سمت سوق می‌دهد.

همین مسئله از نقطه‌نظر تشریع و تربیت الهی و رسیدن به آن عوالم و رفع خلأ و جهل هم بعینه وجود دارد؛ تا کسی نیاز و احتیاج نداشته باشد، به‌دنبال نماز و روزه نمی‌رود.

این احتیاج در افراد متفاوت است. بعضی‌ها به‌خاطر ترس از نار است که به‌دنبال اتیان عبادات می‌روند، و بعضی‌ها به‌واسطهٔ طمع در بهشت است؛ در هر صورت تمام اینها نیاز است، ولی نیاز تفاوت دارد. بعضی‌ها هم مطلب را از اینجا فراتر می‌دانند و اَقدام خود را در یک مرتبهٔ بالاتر قرار می‌دهند.[1] چون به لحاظ سعهٔ وجودی و بصیرتی که در هر فرد است، داعیهٔ و خواست او هم برای رسیدن به او تغییر پیدا می‌کند.

آن شخصی که در وجود خود، آن استعداد و تهیّؤ کافی را برای رسیدن به مبانی عالیه و مراتب عالیه ندارد، از اوّل به‌دنبال درس و علم نمی‌رود و برای رفع نیاز خود فقط به کسب می‌پردازد. و آن کسی که در وجود خود، رسیدن به مراتب عالیه را می‌بیند، این علم و ادراک و شعور، او را آرام نمی‌گذارد و در وجود خود

---

[1] تحف العقول، ص ٢٤٦:
«وَ قال [أمیرالمؤمنین] علیه السّلام: "إنَّ قَومًا عَبَدوا اللَهَ رَغبَةً فَتِلکَ عِبادَةُ التُّجّار؛ و إنَّ قَومًا عَبَدوا اللَهَ رَهبَةً فَتِلکَ عِبادَةُ العَبیدِ؛ و إنَّ قَومًا عَبَدوا اللَهَ شُکرًا فَتِلکَ عِبادَةُ الأحرارِ و هی أفضَلُ العِبادَةِ."». امام شناسی، ج ٥، ص ٤٤:
«دسته‌ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می‌کنند، این عبادت تاجران است. و دسته‌ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است. و دسته‌ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می‌کنند، این عبادت آزادگان است [و این با فضیلت‌ترین اقسام عبادت است].»

خلائی را احساس می‌کند که رفع آن خلأ را در رسیدن به اقصیٰ‌مراتب علم می‌بیند و هر مانعی را در جلوی راه خود، منافی با حقوق طبیعی خودش به‌حساب می‌آورد.

همین‌طور انظار و آراء افراد نسبت به درجات معنوی و درجات نفوس متفاوت است. آن کسی که هیچ ارزش و بهایی برای نفس خود قائل نیست و وجود خود را فقط در این بدن می‌بیند، می‌خواهد آن بدن را از آتش جهنم دور نگهدارد. و آن کسی که فقط لذت را در خوردن و تعیُّش و تفکُّه و رسیدن به مطامع دنیوی و این لذائذ می‌بیند، اصلاً نمی‌تواند به عالمی ماوراء این فکر کند و نمی‌تواند در آنچه خداوند برای اولیا مقدر کرده است، نظر بیندازد؛ لذا طمع در بهشت می‌کند و بهشت را برای رسیدن به همین منویّات و خواست‌های ظاهری در نظر می‌گیرد و به همین مقدار برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. اما آن شخصی که وجود خود را وجود با ارزش و گوهری می‌بیند که هیچ ارزشی در قبال او قابل عرضه نیست و تا حدودی به قیمت آنچه خداوند به او عنایت کرده است پی می‌برد، دیگر به بهشت و جهنم و آن نعمت‌هایی که در آنجا هست، فکر نمی‌کند؛ بلکه مرتبهٔ بالا را در نظر می‌آورد که همان وصول به عالی‌ترین مراتب است.

لزوم تطبیق عمل سالک با همّتش

براساس انطباق قاعدهٔ تکوین با تشریع هم وظایف و برنامه‌ای که این فرد انجام می‌دهد، با سایر افراد باید متفاوت باشد. این شخص دیگر نباید فقط به یک نماز ظاهری و یک روزه بپردازد و فقط از غیبت و تهمّت و عمل حرام ظاهری اجتناب کند؛ بلکه به مقدار همّتی که برای آن درجات خود قائل است، به همان مقدار باید در این میدان مایه بگذارد. بدون گذشت و بدون اتیان و انجام دادن آنچه معدّ و ممدّ برای این مرتبه است ـ همچون قانون نظام تکوین ـ در آنجا هم امکان وصول وجود ندارد.

آن دانشجویی که برای رسیدن به مدرک عالی، به‌جای درس خواندن به تفریح و گردش و مسائل خارج از محدودهٔ مطالعه بپردازد، نمی‌تواند دیگران را در نرسیدن به آن مَبلغ و آن غایت، مذمت کند؛ این مذمت به خود او برمی‌گردد. همین‌طور اگر کسی هوای یار و حریم دوست را مدّ نظر قرار می‌دهد، برای رسیدن به آن مرتبه نمی‌تواند به آنچه مردم عادی انجام می‌دهند بسنده و اکتفا کند؛ در غیر این‌صورت، ظلم بیّن نسبت به او و نسبت به سایر افرادی که مورد عنایت حضرت حق قرار می‌گیرند، واقع می‌شود. آن کسی که مسئلهٔ مهمی دارد و به‌دنبال مطلب مهمی می‌گردد، آن نیاز باطن نمی‌گذارد که او آرام بگیرد.

مرحوم آقا ـ رضوان اللّه علیه ـ روزی می‌فرمودند:

«من در نجف که بودم، یک روز به خدمت یکی از شاگردان مرحوم قاضی رسیدم، از خصوصیّت نماز شب و سهر و بیداری سؤال کرد. گفتم: من زنگ ساعت را یک ساعت به اذان صبح قرار می‌دهم تا اینکه بلند شوم. آن شخص گفت: "شما سالک هستید و ساعتتان را زنگ می‌گذارید؟! سالک اصلاً ساعتش را نباید روی زنگ بگذارد، سالک نباید با اتّکای به ساعت از خواب برخیزد!"»

این یعنی چه؟! او با این بیان، این‌طور می‌خواست به ایشان بگوید: آن کسی که درد یار را دارد، آن کسی که نهایت نیاز و احتیاج در وجود او است، هر لحظه برای بیداری باید خود را در تعب و تاب ببیند. اینکه ما الآن ساعت را زنگ می‌گذاریم، از بی‌خیالی و بی‌دردی ما و عدم بصیرت و عدم وجدان نیاز ما است. ما هنوز نیاز را در خود ندیده‌ایم. می‌دانید کی نیاز را می‌بینیم؟ آن وقتی که به ما بگویند: یک هفته بیشتر از عمرت باقی نمانده است؛ آن وقتی که به ما بگویند: یک شب بیشتر از عمرت باقی نمانده است؛ آن وقتی که به ما بگویند: دو ساعت بیشتر از عمرت باقی نمانده است. آیا حالِ ما در آن‌موقع با الآن یکی است؟! آیا آنچه ما در آن‌موقع احساس می‌کنیم و آن احتیاج مبرم و نقصان و خلائی که در آن‌موقع احساس می‌کنیم، با الآن یکی است؟!

این عدم درد و عدم احتیاج، به‌جهت مرضی است که الآن ما به آن مبتلا شده‌ایم؛ مرض غفلت، مرض فرو رفتن در کثرات، مرض نسیان از آنچه خداوند متعال و بزرگان و رسولان او وعده داده‌اند، و وعدهٔ به صدق داده‌اند. این مرض غفلت دامن‌گیر ما خواهد شد تا زمانی که آن ضربهٔ نهایی و صدمه‌ای که دیگر تمام خواب‌ها را از چشم ما می‌زداید و پرده‌های غفلت را از دیدگان ما کنار می‌زند، [بر ما وارد شود] و تا آن‌موقع این مرض در ما وجود دارد؛ مگر اینکه به فکر بیفتیم و آن لحظهٔ آخر را همیشه در طول زندگی در خود متحقّق کنیم. فرض کنیم که برای یک ساعت دیگر باید مهیّا باشیم؛ در یک‌چنین حالی آنچه خداوند به بندگان مخلَص وعده داده است، خواهی‌نخواهی به مقتضای ارتباط بین علت و معلول، عبد و معبود، و نظام تشریع و نظام تکوین خواهد آمد. این مسئله دیگر نیاز به دعا ندارد.

مدام می‌شنویم که می‌گویند: آقا برای ما دعا کنید، آقا التماس دعا داریم، آقا [سحر] بلند شویم، آقا موفّق باشیم، آقا در سحر این‌طور باشیم! دعا یعنی چه؟! التماس دعا یعنی چه؟! معنای آن این است که من درد ندارم، من بیچاره و بدبخت نیستم، من در خوشی و لذت بسر می‌برم و من در عشرت و تعیّش بسر می‌برم. اگر این‌طور است، پس بمانیم و از دیگران گله نکنیم و بر مصیبت خود باید بگرییم، و بزرگانی را که با آن موقعیت و حال و کیفیّت، شرط رسیدن به مقصود را این‌گونه اعمال دانسته‌اند، بر عدم ملاطفت و عنایت سرزنش نکنیم.

عنایت خدا به مقدار همّت انسان

انسان باید متوجه خودش باشد و ببیند این عمری که خداوند به او عنایت کرده است، دیگر برنمی‌گردد. چطور ما برای گذران امور مادی این‌قدر نکته‌سنجیم و آن‌چنان محاسبات تجارت را در نظر می‌گیریم که گویی وجود ما را در بیع و شراء ریخته‌اند؛ اما در این معاملهٔ عجیب و در این مسئله‌ای که مسئلهٔ حیاتی و سعادت ابدی ما است، انگار نه انگار که خداوند از ما توقّعی دارد! این‌طور نمی‌شود! به مقدار همّت است که خداوند عنایت می‌کند. به هر مقدار که همّت داشته باشیم، به همان مقدار هم به‌دنبال و به‌تبع آن قضیّه در مقام برمی‌آییم. این دیگر نیاز ندارد به اینکه همّت از ما باشد ولی فضل و عنایت از خدا باشد؛ نه‌خیر، اگر

همّت داشتیم، خواهی‌نخواهی حرکت به‌دنبال او است. و این عدم حرکت و سستی نشانهٔ عدم همّت است.

بناءًعلی‌هذا، خداوند متعال در این آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ * أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ * إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ﴾.[1]

«آن کسانی که به ما ایمان نیاوردند و به حیات دنیا راضی شدند (رضایت به حیات دنیا در قبال رضایت به حیات آخرت است) * و آن کسانی که عمل ناشایست انجام دادند، در عذاب جهنم به‌واسطهٔ کسبشان واردند * آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند متعال به آن میزان ایمانی که دارند، آنها را هدایت می‌کند و به آن مرتبهٔ ایمانی که دارند، دست آنها را می‌گیرد.»

بعد از این آیه می‌فرماید:

﴿دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.[2]

«ادعا و صحبت و گفتگوی آنها در بهشت تسبیح خداست، (از آن طرف تسبیح خدا است و جوابی که به آنها داده می‌شود) تحیّت آنها سلام و آرامش و مقام سلام و مقام اطمینان است (آن ابتدای قضیّه است)؛ و اما انتهای مسئله، حمد پروردگار است.»

یعنی از نقطه‌نظر رشد و تربیت، افرادی هستند که مرتبهٔ آنها مرتبهٔ حمد است؛ یعنی به مرتبه‌ای می‌رسند که می‌توانند حمد پروردگار را بدون تسبیح ادا کنند. به‌دنبال حمدی که ادا می‌کنیم، تسبیح است: خدایا، ستایش مختص به ذات تو است، ولی ما قابلیت این ستایش را نداریم! این حمد متعاقب با تسبیح است. اما آنها افرادی هستند که «الحمدُ للّه ربّ العالمین» بدون تسبیح از آنها صادر است. این مرتبه، مرتبهٔ أعلیٰ است.

معنای دعوت عام پروردگار

این ماه مبارک، ماه دعوت خدا برای رسیدن به آن مرتبه است و چون آن مرتبه، مراتب روح و عبور از دنیا و هواها است طبعاً با مشتهیات دنیا در تعارض و تنافی خواهد بود؛ لذا خداوند متعال این دعوت را برای همه، عام قرار داده است. از افراد عوام گرفته که صِرف مفطرات را از آنها منع می‌کند، تا رسول اکرم و ائمّهٔ هدیٰ صلوات اللّه علیهم أجمعین و بزرگان و اولیا و صدیقین که مرتبهٔ ضیافت آنها مرتبهٔ دیگری است و کفّ‌نفس آنها کفّ‌نفس دیگری است و آنچه آنها برای رسیدن به آن مرتبه در ماه مبارک رمضان قیام می‌کنند، در یک مرتبهٔ عُلیایی است که در تصوّر و فکر ما اصلاً در نمی‌آید. تمام افراد به یک دعوت، به این میهمانی

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ۷ ـ ۹.

[2] سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

دعوت شده‌اند. خیال نکنیم رسول اکرم که به آن مقامات و به آن ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾[1] رسیده است، [از این سفره خارج است]؛ او هم در این میهمانی دعوت شده است. این‌طور نیست که ائمّهٔ هدیٰ صلوات اللَه علیهم أجمعین خارج از این سفره باشند؛ آنها هم به مقتضای سعهٔ وجودی خود در این میهمانی دعوت شده‌اند. اما اینکه در آن مراتب سرّ و باطن و اتصال بین آنها و بین معبود چه مسائلی می‌گذرد، اصلاً در تفکّر و تصوّر ما نمی‌گنجد.

لذا ما در دعای امروز می‌خوانیم:

«أسئلُكَ بِحَقِّ هذا اليَومِ الّذی جَعَلْتَه لِلْمُسلِمينَ عيدًا؛ خداوندا، من سؤال می‌کنم و از تو طلب می‌کنم به حق امروز که آن را برای مؤمنین عید قرار دادی؛»

«و لِمحمّدٍ صلّی اللَه علیه و آله؛[2] همین‌طور امروز را برای پیغمبرت و آل پیغمبرت عید قرار دادی.»

این عید فقط اختصاص به ما ندارد؛ این عید، عید پیغمبر است؛ این عید، عید ضیافت خاص و میهمانی خاصّ پروردگار است که در غیر از ایّام این ماه حتّی برای پیغمبر هم ممکن است میسر نباشد. خصوصیتی که این ماه دارد، به مقتضای این ماه است که حتّی پیغمبر و ائمّه علیهم السّلام مورد پذیرایی واقع می‌شوند.

خیال نکنیم اینها که به مقام فنا رسیده‌اند دیگر مطلب تمام است. نعمت‌های الهی و بی‌انتها بودن عنایت خدا نسبت به موجودات و آن وجود اطلاقی حضرت حق، اقتضا می‌کند که هر متعیّنی را ـ در هر مرتبه‌ای که باشد ـ مورد عنایت و لطف خودش قرار بدهد؛ و عنایت و لطف و فیض پروردگار در برهه‌های مختلف از زمان و در احیان متفاوت از زمان تفاوت دارد. بنابراین ما به مقتضای سعهٔ وجودی خودمان از این ماه استفاده می‌کنیم، رسول اکرم با آن مقام و موقعیت و ائمّهٔ هدیٰ صلوات اللَه علیهم أجمعین و اولیای عظام بسته به آن موقعیت خود، از خداوند متعال کسب فیض و کسب بهره می‌کنند. این مسئله مسئله‌ای است که ما باید مورد نظر قرار بدهیم.

رابطهٔ همّت با پاداش خدا به روزه‌داران

ماه رمضان ماه ضیافت الهی است. خداوند در اینجا این را می‌گوید: به هر مقدار که همّت داری در این ماه باید مایه بگذاری؛ اگر می‌خواهی به من برسی، نباید به آنچه سایر مردم انجام می‌دهند اکتفا کنی؛ اگر می‌خواهی در حریم من وارد بشوی، قدمی فراتر از قدم‌های دیگران باید بگذاری، باید ایثار داشته باشی، باید انفاق داشته باشی، باید از حقّت بگذری، باید رعایت حقّ دیگران را بکنی، در بسیاری از موارد باید سکوت

---

[1] سوره نجم (۵۳) آیه ۹.

[2] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ٦٥٤.

کنی، در بسیاری از موارد حقّ دیگران را بر حقّ خود ترجیح بدهی، رعایت آبروی دیگران را بکنی گرچه حق با تو باشد، رعایت مصالح دیگران را باید بکنی گرچه مصلحت، مصلحت تو باشد. اگر این کارها را انجام دادی، در آن‌موقع خود به خود مشمول عنایت من خواهی بود، وإلاّ به مقتضای نظام تکوین و قانون عدل و جود در خداوند متعال، به همان مقدار به ما آش می‌دهند که ما پول می‌دهیم؛[1] اگر پول زیاد بدهیم، غذا به ما زیاد می‌دهند و اگر کم، توقع دیگر نباید داشته باشیم.

آن بزرگان و انبیا و اولیا و ائمّه هم ادراک ما را داشتند؛ گرسنگی و تشنگی به آنها هم فشار می‌آورد. در روز عاشورا تشنگی برای سیّدالشّهدا به‌حیثی بود که حضرت امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

«آن‌قدر این تشنگی بر امام حسین علیه السّلام غلبه کرد، کأنّه بین او و بین آسمان را دخان گرفته بود؛ چشم حضرت دیگر رمق برای دیدن نداشت!»[2]

حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام چرا به این مقام می‌رسد؟! آن مردی که با وجود آن‌همه عظمت و متانت و رفعت، وقتی وارد شریعهٔ فرات می‌شود و بی‌اختیار به‌سوی آب می‌رود، «فذکر عطش الحسین؛»[3] وقتی که یاد عطش سیّدالشّهدا و برادرش افتاد، چه چیزی باعث شد که دست از این آب بردارد؟ چون او یك‌سیرابی را می‌دید که [حتی] هزار عطش در این دنیا [هم] ارزش رسیدن به آن سیرابی را می‌تواند داشته باشد؛ او مقام و ربطی را در آنجا احساس می‌کرد و یك‌جنبهٔ مافوق عقول ما را در آنجا می‌فهمید که حاضر بود بدنش را قطعه‌قطعه بکنند، اما یك قدم از مولای خودش جلو نیفتد؛ حاضر بود تمام مصائب دنیا برایش بیاید، ولی نبیند که مولای او سیراب نشده و او سیراب است! این گذشت، او را به مرتبه‌ای می‌رساند که خداوند او را باب‌الحوائج می‌گرداند. پس بیخود به کسی نمی‌دهند، و این مقام را بیخود به کسی نمی‌دهند؛ لازمهٔ آن نیّت و آن هدف و آن گذشت، رسیدن به اینجا است.

اما آن هدف و امور مادی که ما در آن افراد مخالف مشاهده کنیم، آنهایی که به نبرد با سیّدالشّهدا علیه السّلام آمدند، هدفشان چه بود؟! واقعاً خجالت‌آور و شرم‌آور نیست انسانی که دو روز دیگر در این دنیا نمی‌ماند و هیچ اعتباری به وجود و عدم او در این دنیا نیست، به یک کیسه گندم و یک کیلو آرد فریفته بشود و به جنگ پسر پیغمبر بیاید؟! آیا این خنده‌دار نیست؟! آیا این کودکانه نیست؟! آیا این مسخره نیست؟! فرض کنیم بر اینکه اصلاً جهنم و بهشتی وجود ندارد، آیا این ارزشش را دارد که انسان به جنگ با پسر رسول خدا

---

[1] امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۹۵: «هرچه پول می‌دهی آش می‌خوری.»

[2] المنتخب، طریحی، ج ۱، ص ۱٤۰، به نقل از *زهرة الکمال*؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ۲٤٥، به نقل از *الدرّ الثمین*.

[3] المنتخب، طریحی، ج ۱، ص ۳۰۷.

بیاید در ازای حطام دنیا؟! حالا صرف‌نظر از این مقامات و موقعیت و دخول در حریم ولایتی که سعادت ابدی اصحاب سیّدالشّهدا علیه السّلام را به‌دست می‌آورد، خود اصل مطلب چگونه خواهد بود؟! مسئله خیلی مشکل است و مسئولیّت برای انسان خیلی سخت است در جایی که در روز قیامت سیّدالشّهدا علیه السّلام بیاید و بگوید: «من برای شما و برای تعالی شما امّت و شیعیانم، علی‌اصغرم را دادم، علی‌اکبرم را دادم، برادرانم را دادم، خودم را در زیر سمّ اسب‌ها انداختم و برای شما زن و بچهٔ خودم را به این روز انداختم اما شما از این فداکاری و ایثار من، به حطام دنیا بسنده کردید و آن راه و موقعیت مرا نرفتید و درس نگرفتید و از آن استفادهٔ کامل را نکردید؛ و شما که اسمتان را شیعهٔ من می‌گذارید، به همین حطام دنیا فریفته شدید و به یک نماز و روزهٔ ظاهری گول خوردید و با مسائل دنیا پسندانه وقت خود را سپری کردید»، در روز قیامت ما در قبال این سؤال چه جوابی داریم که به سیّدالشّهدا علیه السّلام بدهیم؟! حضرت برای ما این واقعه را به‌وجود آورد، برای کمال شیعه‌اش آمد عاشورا را به وجود آورد، برای رسیدن شیعیانش به آن مرتبه و حریم خودش آمد این قضایا را به‌وجود آورد؛ آیا این انصاف است؟! یعنی صرف‌نظر از آن مصائبی که بر ما می‌گذرد، آیا انصاف است و این پاسخ به ندای سیّدالشّهدا علیه السّلام است؟! آیا این وضع و موجودیت روزمرهٔ ما دعوت به آن ندای حضرت و لبیک به آن تقاضای حضرت است؟! این‌طور نباید باشد.

...[1] و عرق خجالت و شرمندگی بر پیشانی ما بنشیند و آنچه آنها ما را برای رسیدن به او دعوت کردند و با وجود دخول و ورود در حرم امن و امان الهی پایین آمدند و تنازل کردند و خود را در اختیار ما قرار دادند، وقتشان را با ما صرف کردند، موقعیتشان را به‌خاطر ما تنزّل دادند و [به‌جای] آنچه موجب عیش و آرامش و طمأنینهٔ در حریم قدس بود، به صحبت، رفت و آمد و تحمل أعباء و آلام با ما گذراندند، و ما این‌طور پاسخ دادیم!

تطبیق اثرات ماه رمضان با ایام حج

به‌هرحال امروز روز عید است. روز پذیرایی و تشکر از ورود و حضور بر سر هم‌چنین سفره است؛ سفره‌ای که خداوند آن را برای عباد صالحین خودش قرار داده است. و جالب اینجا است که خصوصیتی که ماه مبارک رمضان برای تلطیف نفوس و آمرزش گناهان دارد، ما همین خصوصیت را در فریضهٔ مبارکهٔ حج مشاهده می‌کنیم. در اینجا یک ماه کفّ‌نفس، یک ماه روزه، یک ماه دور شدن از هواها، یک ماه دور شدن از آنچه سایر افراد به آن مبتلا هستند، یک ماه خود را در حضور پروردگار دیدن و بالتبع آمرزش گناهان، تلطیف نفوس، انبساط، حالت بسط و حالت استعداد برای حریم الهی؛ همین مطلب در عرفات و در مشعر هم است.

---

[1] این قسمت صوت موجود نیست.

شما مشاهده کنید و ببینید وقتی که حاجی احرام می‌بندد و برای عرفات می‌رود، چه حالتی در عرفات دارد؛ دائماً در حال ابتهال و التجا است. دعای سیّدالشّهدا علیه السّلام در روز عرفه را بخوانید و ببینید که کلمات آن حضرت واقعاً از چه نفسی سرچشمه می‌گیرد و چه مسائلی را با پروردگار در این دعا به میان می‌گذارد: «خدایا ما بدبختیم، خدایا ما بیچاره‌ایم، خدایا ما صفریم، خدایا تو ما را از عدم خلق کردی، در اصلاب پدران و ارحام امهات قرار دادی، از وقتی که به دنیا آمدم غذای مرا پیش مادر مهیّا کردی، آن راه تربیت مرا انجام دادی، دست مرا گرفتی، برای دینْ پیغمبرت را فرستادی، برای هدایت من این کار را کردی و....» همین‌طور حضرت آن سلسلهٔ وجودی را می‌گیرد و جلو می‌آید تا اینکه آن مقام نیاز و احتیاج را به حریم پروردگار مطرح می‌کند.[1]

روز عرفات، روز التجاء و بکاء و ابتهال است. خداوند متعال حُجاج را در خارج از حرم نگه می‌دارد، وقتی که آنها با این ابتهال و التجا پاک شدند و آن رحمت الهی بر اینها شامل شد و غفران الهی شامل حال اینها گشت و آنها را که طاهر کرد، آن‌موقع به اینها اذن ورود به مشعر و وارد شدن در حرم الهی ـ چون مشعر در حرم است ـ می‌دهد: حالا که پاک شدید می‌توانید بیایید و حالا [که پاک هستید] وارد اینجا شدید؛ باید با پاک شدن وارد اینجا شد. در اینجا خداوند به‌واسطهٔ ورود در مشعر، این حاجی را برای حرم خودش آماده کرده است؛ یعنی وقتی که حاجی وارد مشعر بشود، چه بخواهد و چه نخواهد وارد حرم الهی شده است. البتّه افراد در اینجا متفاوت هستند؛ آنهایی که دارای مراتب عالی هستند، یک نوع ورود در حرم دارند و آنهایی که داری مراتب پایین‌تر هستند، ورود دیگری دارند.

علیٰ‌أیّ‌حال این مقدمه و این مؤخّره که ورود در حرم الهی است، موجب تحقّق عیدی می‌شود که آن عید، عید رستگاری و سعادت است. در روز عید قربان اوّلین کاری که حاجی در رسیدن به منا انجام می‌دهد، قبل از رفتن رمی و قبل از ذبیحه و حلق باید نماز عید بخواند؛ البتّه مستحب مؤکّد است. یعنی خداوند مرا موفّق کرده است برای اینکه به‌واسطهٔ غفرانش که دیروز شامل حال من شد، امروز وارد حریم و آن ضیافت مخصوص خودش شوم.

تفسیر فقرات دعای قنوت نماز عید فطر

و جالب اینکه نماز روز عید قربان، همین نماز عید فطر است؛ یعنی این دعاها و خصوصیّاتی که امروز در نماز خواندیم:

«اللَهمّ أهلَ الکِبریاءِ و العَظَمَةِ و أهلَ الجودِ و الجَبَروتِ و أهلَ العَفوِ و الرَّحمَةِ و أهلَ التّقویٰ و المَغْفرة و أهلَ التّقویٰ و المَغْفرة.»

---

[1] رجوع شود به إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹ ـ ۳۵۰.

ببینید امروز ما داریم اوصاف پروردگار را، بخشش، جودش، رحمتش و عفوش را در اینجا متذکر می‌شویم: «**و أهلَ العَفوِ و الرَّحمَةِ و أهلَ التّقویٰ و المَغْفرة.**» خدایا، حالا که ما این اوصاف را برای تو شمردیم و تو را متّصف به این اوصاف کردیم و تو یک‌چنین وجودی هستی که این اوصاف، زیبندهٔ تو است و ردای کبریائیّت فقط اختصاص به تو دارد و عبای جبروتیّت فقط بر قامت زیبای تو استوار است و مغفرت و رحمت تو فقط می‌تواند شامل حال بندگان بشود:

«أسئلُكَ بِحَقِّ هذا اليَوْمِ الّذی جَعَلْتَه لِلْمُسلِمینَ عیدًا و لمحمّدٍ صلّی اللّه علیه و آله ذُخرًا و شرفًا و کَرامةً و مزیدًا أنْتُصَلِّیَ علی محمّدٍ و آلِ‌محمّد.

خدایا، من از تو مسئلت می‌کنم به حق امروز و اوّلین خواست من از تو صلوات و درود بر محمّد و آل‌محمّد است.»

این اوّلین خواست من است. یعنی این صلوات و درود بر محمّد و آل‌محمّد موجب فتح باب رحمت و فتح باب مغفرت و فتح باب وصول است. بدون ولایت ائمّه علیهم السّلام امکان ندارد این باب به روی کسی باز بشود، بدون ولایت پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین امکان ندارد کسی به حریم پروردگار راه پیدا بکند، بدون عبور از این دریچه و بدون وساطت و دستگیری این خاندان امکان ندارد کسی قدم از قدم بردارد! لذا در سلسلهٔ مراتب طولیه خداوند می‌گوید که اوّل باید سراغ محمّد و آل‌محمّد بروی.

خب حالا که صلوات و درود بر پیغمبر و آلش فرستادیم و خود را در حریم آنها قرار دادیم و به‌واسطهٔ فیض و لطف پروردگار بر ما، خود را شیعهٔ آنها قرار دادیم و تقاضای دستگیری از آنها کردیم:

«أنْتُدْخِلَنی فی کُلِّ خَیرٍ أدْخَلْتَ فیه محمّدًا و آلَ‌محمّد؛ خدایا، مرا در هر خیری که پیغمبر و آل او را داخل کردی، داخل کن.»

یعنی چه؟ شما خیال می‌کنید کم دعایی است؟! «أنْتُدْخِلَنی فی کُلِّ خَیرٍ؛» **ببینید دارند به ما چه می‌گویند و از ما چه می‌خواهند: هر خیری که پیغمبر و آلش را از آن متمتّع و پر نصیب کردی و به آنها عنایت کردی، به ما هم همان را بده! نمی‌گوید مرتبهٔ اوّل بهشت را به ما بده، مرتبهٔ دوّم را به ما بده؛** «آن خیری را....» **کل در اینجا دلالت بر جمع می‌کند؛ مرتبه‌ای را استثنا نمی‌کند:** «هر خیری!» **خیر، رسیدن به معرفةاللّه بحقّ‌المعرفة و رسیدن به آن مقام ذات واقعی است؛ این خیر است. تو پیغمبر و آل را از این خیر با نصیب کردی.**

امام علیه السلام، امام علی‌الإطلاق

چرا خدا به ما ندهد؟! برای خدا که کاری ندارد. در زیر ولایت امام علیه السّلام [خدا به ما همان خیر را نصیب می‌کند]. این همان مطلبی است که مرحوم آقا ـ رضوان اللّه علیه ـ می‌فرمودند:

«امام علیه السّلام ما را به همان‌جایی می‌برد که خودش در آنجا است!»

بر خلاف سایر مکاتب و سایر مذاهب که توحید را در یک مرتبهٔ أعلیٰ و بعد از آن، ولایت و بعد از آن، ارتباط بنده را با مقام ولی می‌دانند، در مکتب عرفان اصیل تفاوتی بین توحید و ولایت وجود ندارد و امام علیه السّلام امام است برای ما در همهٔ احوال! اگر نتواند ما را در مرتبهٔ خود ببرد، دیگر در آن مرتبه امام ما نیست و امام ما در مرتبهٔ پایین است؛ درحالی‌که امام علیه السّلام امام ما علی‌الاطلاق و در بی‌نهایت است. در بی‌نهایت او امام و ما ماموم هستیم، در بی‌نهایت او مقتدا و ما مقتدی هستیم، در بی‌نهایت او همیشه لوادار و سائق و قائد ما است. این مسئله در این دعای شریف مورد توجه قرار گرفته است: «**أنْ تُدْخِلَنی فی کُلِّ خَیرٍ**؛ در هر خیری که پیغمبر و آل او را داخل می‌کنی، ما را هم داخل کن!» این مسئله شوخی و آسان و قابل گذشت نیست!

دعای دوّم:

«و أنْ تُخْرِجَنی مِن کُلِّ سوءٍ أخْرَجْتَ مِنه محمّدًا و آلَ محمّد؛ از هر سوء و بدی و بی‌ارزشی و هر مسئلهٔ دارای نقص و هر مسئله‌ای که جنبهٔ عدم در او دارد و جنبهٔ وجود در او به مرحلهٔ متکامل نیست و پیغمبر و آل‌پیغمبر را مبرّای از آن کردی، ما را هم مبرّا کن!»

پیغمبر از چه مسائلی مبرّا بود؟ از نقص، جهل، ورود در دنیا، توجّه به ما سوا و توجه به غیر پروردگار؛ یعنی آنچه رسول اکرم به‌واسطهٔ عنایت خداوند به او، نقاط خلأ وجودی او ترمیم و نقائص از وجود مبارک او زدوده شد، پروردگار تمام آنها را از وجود ما بزداید. «**و أنْ تُخْرِجَنی مِن کُلِّ سوءٍ**؛» از هر سوئی، از هرچه شما عنوان سوء به آن می‌دهید، خداوند ما را مبرّا بکند. چه اشکال دارد؟! ما با خدا طرف هستیم! حالا که خدا هم‌چنین سفره‌ای را پهن کرده است ـ آن‌طور که آن دفعه خدمتتان عرض کردم ـ، چرا ما بیاییم بخل کنیم؟! خدا هم‌چنین سفره‌ای انداخته است و می‌گوید: هر خیری را که من به پیغمبر دادم، می‌توانم آن خیر را به تو بدهم! این دعا این را می‌گوید؛ هر سوئی را که پیغمبر و ائمّه را از آن سوء مبرّا کردم، در قدرت من است و از عهدهٔ من برمی‌آید و می‌توانم شما را هم مبرّا کنم! حالا ما بگوییم: «نه خدایا، آنها خیلی مقام دارند و ما نمی‌توانیم به آنجا برسیم!» گر گدا کاهل بود دیگر تقصیر صاحب‌خانه نیست.[1] این را در دعای امروز ما می‌خوانیم.

مطلب دیگر که به‌دنبال مطلب قبلی در این دعا است، این است:

«اللّهمّ إنّی أسئلك خیرَ ما سَئَلَك به عبادُك الصّالحون؛ خدایا، من از تو سؤال می‌کنم و از تو درخواست و طلب می‌کنم بهترین چیزهایی را که عباد صالحون از تو می‌خواهند و آن بالاترینش را که از تو

---

[1] امثال و حکم، دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۰۰: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟»

می‌خواهند!»

بالاترین چیست؟ همه باید بگویید دیگر: وجود خودش و معرفت خودش و معرفت ذات خودش است. «**خیر**» در اینجا به معنای أفعل التفضیل است: «بهترین و پسندیده‌ترین چیزی که عباد صالحون از تو تقاضا می‌کنند، من آن را از تو می‌خواهم.»

این دعا را امام علیه السّلام برای خودش که نگفته است؛ بلکه برای ما گفته است. امام علیه السّلام به ما دستور داده است این دعا را بخوانیم. دارد یاد می‌دهد و می‌گوید: ای مردم، من رفتم، من عظمت خدا را دیدم، من بزرگواری او را دیدم؛ دارم برای شما خبر می‌آورم! من به آنجا رفتم و دیدم آنجا چه خبر است، من دیدم او جواد است، من دیدم او فیاض است، من دیدم او در فیض و جود و رحمتش اطلاق دارد، حدّ یقفی ندارد، حدّ و تعیّنی ندارد؛ حالا که این‌طور است من دارم می‌آیم و از آن اسرار پیش شما فاش می‌کنم، من دارم از آن خصوصیّات منزل برای شما خبر می‌آورم، من دارم از صفات صاحب‌خانه برای شما می‌گویم. این را بگیرید و مغتنم بشمارید و متوجه باشید و بدانید که آن صاحب‌خانه، صاحب‌خانه‌ای نیست که فقط به من و پدرم پیغمبر، عنایت داشته باشد؛ به شما هم مانند ما عنایت دارد. و این از اسرار است! اینکه من خدمتان عرض می‌کنم، از آن مسائل سرّی است که امام علیه السّلام در اینجا این را بیان کردند و ما از این مطلب غافلیم.

ائمه و اولیا از چه به خدا پناه می‌برند؟

«و أعوذُ بكَ ممّا اسْتَعاذَ مِنه عبادُكَ المُخلِصون؛[1] خدایا، ما خواست دیگری که از تو داریم این است که پناه می‌بریم به تو از آنچه بندگان مخلصت پناه می‌برند!»

و آن، این است که تو نظرت را از آنها برنگردانی! این است قضیّه. آنها پناه نمی‌برند از اینکه تو آنها را به جهنّم نبری. به فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام:

«هَبنی صَبَرتُ عَلَی حَرِّ نارِكَ فَكَیفَ أصبِرُ عن النَّظَرِ إلَی كَرامَتِك؛[2] خدایا، گیرم بر اینکه بر آتش جهنّمت صبر کردم، دیگر کرامت تو را چگونه صبر کنم؟!»

برای امیرالمؤمنین علیه السّلام دیگر آتش جهنم و... به سُخریّه درآمده است و بهشت و جهنم و... کودکانه و بچگانه شده است؛ لذا اصلاً مدّ نظر نمی‌آورد. آنچه امیرالمؤمنین و ائمّه علیهم السّلام از آن به خدا پناه می‌بردند، این است که خدا یک ثانیه و یک صدم ثانیه و طرفةالعینی نظرش را از آنها برگرداند و همین‌قدر آن عنایتی را که نسبت به آنها دارد، از آنها دریغ بورزد. حالا آن عنایت چیست؟ ما عنایتی را می‌گوییم و می‌گذریم؛ ما لطفی را می‌گوییم و می‌گذریم؛ ما نمی‌دانیم این چیست! همین‌قدر به شما بگویم اگر دنیا و آخرت

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ٦٥٤.

[2] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ٨٤٧، فرازی از دعای شریف کمیل.

را به امیرالمؤمنین بدهند، پناه می‌برد به خدا از اینکه آن یک ثانیه سلب بشود! حالا فهمیدید چیست؟! یعنی اگر تمام دنیا را در یک دست علی بگذارند و تمام آخرت را با درجات بهشت و ملائکهٔ مقرّب و تمام نعمات و مراتبی که خداوند در آن دنیا قرار داده است، در دست دیگر امیرالمؤمنین بگذارند، امیرالمؤمنین می‌گوید: «**هَبنی صَبَرتُ عَلَی حَرِّ نارِكَ فَكَیفَ أصبِرُ عن النَّظَرِ إلَی كَرامَتِك!**» من نمی‌توانم یک لحظه آن نظر خاص را که اگر ما آن را صدها هزار بار تنازل بدهیم، الآن تمام مردم برایش سر و دست می‌شکنند، [از دست بدهم]! حالا آن نظر در مرتبهٔ أعلیٰ را امیرالمؤمنین می‌گوید که من این را نمی‌خواهم؛ آنچه می‌خواهم این است که فقط تو نظرت را از من برنگردانی! او در وجودش چه احساس می‌کند، آن را دیگر ما خبر نداریم؛ ولی به ما هم یاد می‌دهند همین کار را بکنید.

همّت بالای علامه طهرانی

خدا مرحوم آقا ـ رضوان اللّه علیه ـ را رحمت کند. آنچه ما از ایشان دیدیم همّت بود. هیچ‌وقت نشد در امری که دائر مدار بین بالاتر و پایین‌تر است، آن پایین‌تر را بگیرند؛ همیشه سعی ایشان آن مرتبهٔ بالا بالایی بود؛ در هر کاری، در هر گذشتی، در هر مسئله‌ای و.... آخر چطور می‌شود تصور کرد!

من یک مطلب به شما بگویم شما دیگر به قضیّه پی ببرید؛ ایشان شوخی نمی‌کرند، جدی می‌گفتند. ایشان به مشهد آمدند. مشغول کتاب‌نویسی شدند. ایشان می‌فرمودند:

«ما دیدیم این مردم برعلیه طاغوت قیام کردند، نظام کفر را سرنگون کردند، شهید دادند، زندگیشان را دادند و برای اسلام از همهٔ دنیا گذشتند برای اینکه اسلام را متحقق کنند، ولی چیزی در دست ندارند و اسلام در دست ندارند و کسی نیست به اینها اسلام را معرفی کند (حالا که آمدید این حکومت را ایجاد کردید، خب می‌خواهید چه‌کار بکنید، چه قوانین، مبانی و معارفی؟)؛ ما شروع به نوشتن کردیم.»

و خدا شاهد است گاهی اوقات من بعد از اینکه چهار ماه ایشان را ندیده بودم، مشهد می‌رفتم، می‌دیدم ایشان مشغول نوشتن کتاب هستند؛ بعد از چهار ماه من به ایشان سلام می‌کردم، فقط جواب من را می‌دادند و می‌گفتند: «برو اندرونی وقتی که نوشته‌ام تمام شد آن وقت می‌آیم.» یعنی حتّی نمی‌توانستند فکر و ذکرشان را در آن‌موقع متوجّه احوال‌پرسی با من کنند!

ایشان به دکولمان[1] و پارگی پردهٔ شبکیّه مبتلا می‌شوند. من به اتفاق ایشان داشتیم شب به طهران می‌آمدیم که در طهران همان دکتر معروف، ایشان را ببیند و بعد اگر تشخیص می‌دهد طبعاً باید عمل کند. همین‌که در طیّاره نشسته بودم ایشان به من گفتند:

---

[1] Retinal detachment: به جدا شدن شبکیّهٔ حسّی (شامل لایهٔ گیرنده‌های نوری و لایه‌های داخلی آن) از اپی‌تلیوم پیگمانته شبکیه، دکولمان شبکیه گفته می‌شود.

«فلانی، به من می‌گویند به‌واسطهٔ این‌همه تألیفاتی که کرده‌ای این ناراحتی برایت پیدا شده، شبکیه‌ات ظریف شده و اتساع پیدا کرده و پاره شده است. آقا سید محسن بدان، اگر تمام وجود مرا قطعه‌قطعه کنند از اینکه یک خط از آنچه نوشته‌ام کم کنم، حاضر نخواهم شد!»

ایشان شوخی نمی‌کرد. ایشان چه احساسی می‌کرد و چه می‌دید که این حرف را می‌زد؟ الآن چشمش دارد از بین می‌رود و معلوم نیست چه خواهد شد، دیسک کمر گرفته، فشار خون و هزار تا ناراحتی گرفته است، ولی این چه موقعیتی است و چه بوده است؟! تمام اینها به‌خاطر این است که آن بالاترین را انتخاب کرده بود. یعنی می‌گوید: تمام سرمایهٔ وجود ظاهری من را بگیرند، خُب بگیرند؛ من از هدفم دست برنمی‌دارم! این شخص می‌شود این‌طور.

اما اگر ما آمدیم و تنازل کردیم و مقداری از این‌طرف کم گذاشتیم، مقداری از آن‌طرف، یک مقدار اینجا و...، به همان مقدار [به ما می‌دهند]؛ به هر مقداری که پول بدهیم، به همان مقدار به ما آش می‌دهند. در اینجا خواجه می‌فرماید:

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه ❊❊❊ که زیارتگه رندان جهان خواهد بود[1]

همّت خیلی مهم است؛ انسان همّت پیدا کند دیگر خود به خود می‌رود.

یک ماه گذشت و آن‌طوری که باید و شاید نتوانستیم از عهدهٔ این پذیرایی بربیاییم. این نقص و خلأ به‌واسطهٔ فاعل نبود، بلکه به‌واسطهٔ قابل بود و ما قابلیت نداشتیم. اما از خداوند متعال مسئلت می‌کنیم که به بزرگواری و لطف و کرم خودش کاستی‌های ما را ندیده بگیرد و ما را در مقام عبودیّت صادق گرداند؛ و آنچه از خیر به محمّد و آل‌محمّد عنایت کرد، به ما عنایت کند؛ و آن بدی و آنچه آنها از آن اظهار بیزاری و برائت می‌کردند در هر مرتبه و در هر مرحله از عوالم وجودی، از ما برطرف بگرداند؛ در فرج امام زمان علیه السّلام تعجیل فرماید؛ بر دوام عمر و حسن عافیت و صحّت توأم با خدمت به اسلام و حفظ مبانی اسلام مقام معظم رهبری را تأیید بفرماید؛ مرضای از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام را هرچه زودتر لباس عافیت بپوشاند؛ موتای از شیعیان را مورد رحمت عامّ خود قرار دهد؛ دعای اولیا را در حقّ ما به منصّهٔ اجابت برساند!

برای شادی روح شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که از این دار فانی به دار باقی رحلت کرده‌اند، سه صلوات و یك حمد و قل‌هواللَه قرائت بفرمایید.

اللَهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۰۵.